



شاه‌مرضا رزمگیر  
(بوشهر)

## به دنبال «شعر بهار»

مقاله «شعر بهار» نوشته استاد شفیع کدکنی، هنوز رویاروی من گشاده است. بی‌تابانه آن را دنبال می‌کنم. مرا بیش از حد، این مقاله است که تکان داده چرا که خود گشاینده بابتی است. حتی در آنجا که زمینه‌های تحقیقی و تخصصی صرف در میان باشد، وادار می‌شوی که از سر اندیشه به دور و بر خودت نگاهی بیفکنی و با خود خلوتی داشته باشی.

بحث درباره شعر بهار است که خود مجال می‌خواهد به تناسب روح سترگ شاعر و در این وجیزه، استاد کدکنی چه هوشیارانه از عهده برآمده است و عالمانه هم. اگرچه بهار، شعر را مرواریدی از دریای عقل می‌داند و شاعر را افسونگری «کاین طرفه مروارید سفت‌ا»، با این حال، شعر در نزد او باید از دل برخاسته باشد تا بر دلها بنشیند. انتظار

بهار از مطلق شعر، آن است که شنونده و یا خواننده آن را دگرگون کند و او را تکان بدهد و براستی هریک از اشعار او در مجموع با تمام تنوع موضوعی که دارد، از چنین ویژگی‌هایی کم و بیش برخوردار است.

کلمات گرانمایه استاد، از لابلای این سطور تصویر حقیقتی است روشن و انکار ناپذیر. آن که «هروقت به تاریخ هزار و دویست ساله شعر فارسی نگاه کرده‌ام، يك اصل همیشه به عنوان اصل ثابت برایم مسلم بوده است و آن این که داوری معاصران يك شاعر در باب او هیچگاه داوری درستی نیست. باید غبار رقابتها و دوستیها و دشمنیها فرو نشیند» و در باب تنوع مضامین در شعر و این که «... صرف تنوع موضوع اهمیت ندارد، بلکه تنوع موضوعی که به درجه شعریت (و به قول عین‌القضات همدانی: به درجه آیینگی) رسیده باشد و به درجه نفوذ در میان خوانندگان... یعنی اینکه شعرش برای نسلهای پس از او نیز همانقدر معنی داشته باشد که برای مردم عصر او...» و از این رهگذر است که علت جاودانگی شاعران ماندگاری چون حافظ را برای تمام اعصار و قرون، آشکارا مشاهده می‌کنیم و شاخصیت و تبلور و برجستگی آنها را در میان تمامی شعرای سراسر تاریخ ادبیات فارسی لمس می‌نماییم و این خود نموداری است از همین طرز تلقی درست استاد در این زمینه.

میزان مطرح شده دیگری که قابل تأمل است، آن که به قول استاد، «یکبار دیگر به حافظه محیط ادبی روزگاران مراجعه کنید و ببینید شعر چه کسی از این افراد بیشتر در حافظه نسلها باقی مانده است و شعر چه کسی است که بتواند در این همه زمینه‌های گوناگون، هنوز به قول عین‌القضات همدانی خصلت آیینگی خویش را حفظ کند» و اگر از این زاویه به چشم انداز شعر فارسی معاصر، نظری بیفکنیم، بدون تردید شاعران بزرگواری، همچون مجموعه‌ای از ستارگانی مجسم، متبلور و پیشتاز، پیش چشم انسان صف می‌بندند که از میانشان چهره‌های تابناکی چون پروین اعتصامی، ایرج میرزا، ادیب‌الممالک و بهار را می‌توان دید و شناخت ولی در میان اینهمه، بهار تالاف و درخشندگی خاص خویش را داراست و به قولی «ازلونی دیگر است».

در ادامه مقاله، به یاد پروین می‌افتم. «شکایت پیرزن» برایم تداعی می‌شود. شعری با طرحی تمثیل‌گونه از اوضاع اجتماعی روزگارش؛ آن که قباد و قبادیان را با آهنگی عتاب‌آلود، یکسره به باد انتقاد می‌گیرد و آنان را از یاد افرهی که به زودی گریبانشان را خواهد گرفت، متنبه می‌سازد و آگاه. از زبان او، پیرزن لب‌به‌شکوه و شکایت می‌گشاید. شاه را به کلبه حقیرانه خویش می‌خواند تا از راه شکار هم که شده، سری به کلبه فقیرانه‌اش بزند و به حال او رسیدگی کند. سفره بی‌نانش را ببیند و نیز لحافش را که دزد برده است؛ گاوش را که شبان پس نمی‌دهد؛ کدویش را که از بی‌آبی خشک شده؛ سنگینی مالیاتی که عرصه را بر او تنگ کرده است؛ و بالاخره هشدار کوبنده که ای شاه:

۲- دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، مقاله «شعر بهار»، مجله آینده، ۶۳۶/۱۵.

۳- همان مجله، ۶۴۵/۱۵.

۴- همان مجله، ۶۴۲/۱۵.

«جمعی سیاه‌روز سیه‌کاری تواند باور مکن که بهر تو روز سیاه نیست»  
تنها اگر از دیدگاه بهار به پروین نگاه کنیم، «هرگاه تنها غزل «سفر اشک»  
از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را درباره شعر و ادبیات  
حقیقی، جایگاهی عالی و ارجمند بخشد» در حالیکه شاهکارهایی از این دست در  
دیوان او کم نیست.

چهرهٔ ادیب‌الممالک نیز با خواندن این مقاله در ذهن جانی تازه می‌گیرد. ادیبی که  
شعر را در خدمت وطن می‌گرفت. وی مسمطی می‌سازد با مطلع «برخیز شتربانا بر بند  
کژاو» که نخستین بار در سال (۱۳۲۵ هـ ق) در روزنامهٔ ادب چاپ مشهد منتشر  
می‌شود. شاعر در این مسمط، ضمن وصف ولادت پیامبر اکرم (ص)، تصویری از اوضاع  
آن روزگاران ارائه می‌دهد و در ضمن تأثیری که به شاعر دست داده است، از خلال آن  
آیات، مشهود است و آشکار. شاعر، در تجسم فضای زمانه‌اش، «مرغان بساتین» را  
منقار بریده، «اوراق ریاحین» را طومار دریده، و گاوان شکم‌خواره را به گل‌سزار  
چریده می‌بیند. وی چهرهٔ هنر را بی‌رمق مشاهده می‌کند و چشمان خرد را به گونه‌ای  
می‌بیند، که پرده‌ای از خوناب آن را فرا گرفته است و بالاخره آرزومند آن است که  
راه طوفان بلا و مصیبت، از خاک وطن دور گشته و سینهٔ این ابر شرر باری که بر سر  
ایران و ایرانی سایه افکن شده بود از هم شکافته شود.

... ابری شده بالا و گرفته است فضا را از دود و شرر تیره نموده است هوا را  
آتش زده سکان زمین را و سما را سوزانده به چرخ اختر و در خاک گیا را  
ای واسطهٔ رحمت حق، بهر خدا را زین خاک بگردان ره طوفان بلا را  
شکاف زهم سینهٔ این ابر شرر باره

بدون تردید با یادآوری نام ادیب، قصیدهٔ وطنیهٔ او نیز با مطلع:

تا زیر خاکی ای درخت بروند مگسل از این آب‌و‌خاک رشته‌پیوند  
بدنهن می‌آید و اگر چه شاعر تأکید دارد که:

هیچت اگر دانش است و غیرت و ناموس مادر خود را به دست دشمن مهسند  
با اینهمه آخرین بیت این قصیده، حتی بی‌احساس‌ترین مردم را به سختی تکان می‌دهد که:  
روسی از خانمان خود نکند دل کمتر از او دان کسی که دل ز وطن کند  
اما ایرج چهرهٔ دیگر ادبیات فارسی معاصر، و به قول بهار، «آن می‌صاف طهوری  
که خالی از هر درد بود»، نه تنها شاعری توانا، که دبیری دانا و اهل قلم بود. دوره‌ای  
که با شهرت او روبروست، مصادف است با توسعه و ترقی انقلاب مشروطه. به همین جهت

۵- پروین اعتصامی، برگزیده دیوان، تنظیم اردوان افشار، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۱۶۷.

۶- ملک‌الشمراي بهار، بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلبن، تهران، چاپ اول، (جیبی)،

۱۳۵۱/۱، ۲۱۵.

۷- جیبی آرین‌پور، از صبا تا نیما، تهران، چاپ اول، (جیبی)، ۱۳۵۵، ۱۴۱/۲.

۸- همان کتاب، ۱۴۱/۲.

۹- دیوان بهار، ۵۵۳/۲.

است که او را نیز در بیان عقایدش تجدید طلب می‌بینیم و بی‌پروا، وی از دید بهار:  
 سعدیی نو بود و چون سعدی به دهر شعر نو آورد ایرج میرزا<sup>۱۰</sup>  
 و هم اوست که با آوردن اشعار لطیف و دلکش، همراه با مضامین نو، زنگ غم و  
 اندوه را از دل یاران می‌زدود و در شادی آنان سهیم بود عاقبت الامر با سکنه‌ای که  
 کرد، به ابدیت پیوست و دوستان و علاقمندان خود را بهسوک نشانند.

ایرج در عارفنامه‌اش با بیانی ساده و روان و با آوردن تعبیراتی عامیانه، در قالب  
 طنزی لطیف و دلکش، ضمن دادن درس روزبهی به‌عارف، تصویری دیگر از اوضاع  
 روزگارش ارائه می‌دهد که در خلال آن ابیات، خواننده را به تأمل وامی‌دارد و تفکر.  
 او برای رسیدن به مقصود و در آغوش کشیدن شاهد مراد، و «آسایش خیال و کوك  
 شدن آجیل»<sup>۱۱</sup> و از این قبیل، عارف را اینگونه با کنایه، پند می‌دهد و موعظه، که  
 وزیران و وکیلان را که در جای دیگر آنها را «دیدنی»<sup>۱۲</sup> می‌داند و نیز «شنیدنی»<sup>۱۳</sup>!

وزرا از چه دیده می‌نشوند راستی مردمان دیدند  
 فی غلط گفتم این معیدها دیدنی نه، همان شنیدند...<sup>۱۲</sup> (الخ)  
 همان وزیران را دعاگو باشد و چنانچه از روی صدق و راستی نمی‌تواند، باری،  
 باروی وریا، زبان به مدح و ستایش آنان بگشاید.

... بگو از همت این هیأت ماست که در این فصل پیدا می‌شود ماست  
 ز سعی و فکر آن دانا وزیر است که سالم تر غذا، نان و پنیر است  
 وکیلان را بگو روح الامینند ز عرش افتاده، پابند زمینند  
 مقدس زاده‌اند از مادر خویش گناه است ارکنی بر مرغان کیش...<sup>۱۳</sup>

اگرچه اشعار ایرج، از نظر تنوع موضوع به پای بهار نمی‌رسد، ولی در موضوع  
 «وطن‌دوستی» که معمولاً موضوع اصلی غالب شعرای آن دوره است، نیز چون بهار  
 ابیاتی دارد دلنشین و ساده به‌ویژه هنگامی که از زبان کودکان وطن شنیده شود. وی  
 ضمن آن که شیفتگان وطن را از اهل ایمان می‌داند، حدیث وطن را از زبان طفلان  
 اینگونه سر می‌دهد که:

ما که اطفال این دبستانیم همه از خاک پاک ایرانیم  
 همه با هم برادر وطنیم مهربان همچو جسم با جانیم  
 ... وطن ما به جای مادر ماست ما گروه وطن پرستانیم  
 شکر داریم کز طفولیت درس حب‌الوطن همی خوانیم  
 چون که حب‌وطن ز ایمان است ما یقیناً ز اهل ایمانیم

۱۰- همان کتاب، ۲/۵۵۳.

۱۱- دکتر محمد جعفر محجوب، تحقیق در احوال و آثار و افکار ایرج میرزا، تهران، چاپ

چهارم، (نشر اندیشه)، ۱۳۵۶، ص ۱۸۴.

۱۲- همان کتاب، ص ۳۱.

۱۳- همان کتاب، ص ۹۵، ۹۶.

گر رسد دشمنی برای وطن جان و دل رایگان بیفشانیم<sup>۱۴</sup>  
 اما در این میان، بهار، «مردی است که قریب نیم قرن در ادبیات فارسی طبع  
 آزمایی کرده و کتاب خوانده و قلم زده است. وی نیرو و جوانی و بهترین ایام زندگانی  
 و نقد حیات خود را بر سر کتاب و قلم نهاده با آن که در قسمتی از دوران عمر متلاطم  
 و پرفراز و نشیب خویش، از سرمایه و وسایل ساده معیشت نیز بی بهره مانده، پس از  
 عمری شاعری و نویسندگی و استادی، تنها میراث خود را به صورت آثارش برای ملت  
 ایران به یادگار نهاده است<sup>۱۵</sup>». وی در باب شعر، میزانی به دست می دهد قابل تأمل  
 «و برای اینکه ما بفهمیم که شعر کدام شاعر بهتر است، می رویم شرح حال او و شرح  
 اخلاق او را به دست می آوریم و مواقعی که شعری گفته آن موقع را نیز کشف می کنیم.  
 آن وقت می بینیم که به همان نسبت یعنی نسبت کلی از حیث اخلاق و نسبت خصوصی از  
 حیث هیجان شاعر، شعر خوب می نماید. و این خوبی هم باز به همان نسبت هرچه درجات  
 اخلاقیه و هیجان شاعر، عمومیت داشته باشد، یعنی دارای اخلاق خوب عمومی و هیجان  
 پسندیده عمومی بوده باشد، به همان نسبت شعر عمومی تر و قابل ترجمه عموم ملل  
 خواهد بود.<sup>۱۶</sup>»

بهار نه تنها کسی است که هم طبع شعر دارد و از کودکی شاعر است، بلکه هنگامی  
 که از خلال اشعار او چهره تابناکش را ملاحظه می کنیم، گاه اخلاق او را نیز از مردم  
 روزگارش عالیتر می بینیم و بزرگوارتر. فی المثل آنجا که در «ضمیران» و ماجرای او  
 با «بید»، یأس و حرمان، به امید و اراده - خصلتی که در مردم روزگار شاعر زو به  
 ضعف و فتور نهاده است، - بدل می شود و شور زندگی همراه با مقاومت در برابر سختیها  
 و ناکامیها و نا امیدیهها، شکل می گیرد، نیز اصل همجواری را در این شهر، به گونه ای  
 روشن در تجلی می بینیم و از زبان دو گیاهی که از دو تیره ناهمگونند، آیینی را  
 می آموزیم که در پناه آن، می توان در مواقع دشواری یار و مددکار هم بود و سبب  
 اعتلای یکدیگر گشت و بالتبع «زینتی وافر فزود» و در سایه پشتیبانی از یکدیگر،  
 «رئیتی علیا گرفت» و به شکلی در کنار هم زیست که هر کس با اولین دیدار، بی اختیار  
 در مقام تحسین، «لوحش الله» گویان، مفتون زیباییهای زندگی شود و پایمردی را به  
 ستایش بنشیند.

هر کسی کز دور آن اکلیل گل را دید گفت

لوحش الله کاین شجر باج از گل رعنا گرفت<sup>۱۷</sup>

آرمانی که شاعر در سر دارد، اگر در جهان ما تحقق یابد، موجبی برای کینه  
 و کدورت و آنگاه دشمنی و عداوت و بالاخره جنگ و جدال باقی نمی ماند و این همه  
 نمودار روح مصلح و مسالمت جوی اوست. بهار نیز چون دیگر شاعران روزگار خویش،

۱۴- همان کتاب، ص ۱۹۴.

۱۵- دکتر غلامحسین یوسفی، مقدمه بهار و ادب فارسی.

۱۶- ملك الشعرای بهار، بهار و ادب فارسی، ۳/۱.

۱۷- دیوان ملك الشعرای بهار، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۴، ۱/۷۳۳.

به «وطن» می‌اندیشیده و همواره خواهان اصلاح و تجدید بوده است. او در قصیده «یا مرگ یا تجدید» (۲۸۴/۱) که در سال ۱۲۹۳ خورشیدی سروده بود، شاه وقت را مورد خطاب قرار داده، او را از مفاسد و تباهیهای موجود مطلع ساخته، چاره کار را به او گوشزد نموده و ضمن بازگو کردن دردهای اجتماعی، درمانش را نیز یادآور می‌شده است.

...ایران کهن شده است سرپای  
...امروز حال ملک خراب است  
با دشمنان ملک بفرمای  
و بالاخره هشداری تکان دهنده که:

ورنه نعوذ بالله فردا  
این باغ و کاخ و سرو و سمن نیست  
اینگونه سخن گفتن با شاه، آنهم در قالب پند و اندرز، به‌قول یکی از شاعران معاصر، «همگی شور شعر سعدی ۱۸» را در خاطر زنده می‌کند و بی‌جهت نیست که شاعر دیگری از معاصران، بر «وطن دوستی» او بدین مضمون اشاره‌ها دارد که:

تمام عمر سوخت در غم وطن  
فنای ظلم بود آرزوی وی  
ز سوز دل فتاد نی ز زخم سل  
بهار به‌مناسبت جنگ جهانی اول، (۱۹۱۴-۱۹۱۸) مثنوی «انسان و جنگ» (۲۷۳/۲) را می‌سراید با این اعتقاد که:

رود جنگ آن‌گه ز گیتی به در  
و خلاصه تا زمانی که ابنای بشر بر روی کره خاک‌ی زندگی می‌کنند و تا دنیا پایدار است، جنگ و ستیزه‌جویی وجود خواهد داشت. با اینهمه همچنان که در مقدمه دیوان اشعار او آمده، اصولاً بهار معتقد است که «... من امر صلح را به‌خاطر صلح، نه به‌خاطر آن کسانی که درباره آن صحبت می‌کنند، دوست دارم... [زیرا که] فریاد صلح خواهی اصیل و قابل احترام است»<sup>۲۰</sup> به‌همین جهت است که آقای حسن سلیمی نیز در مرثیه‌ای که پس از فوت شاعر برای او می‌سراید، به‌این ویژگی او اشاره می‌کند که:

... سترگ اوستاد دانش و ادب  
فنای جنگ بارگی شعار وی  
که او فتاده در جهان صلا‌ی او  
هوای صلح و دوستی هوای او...<sup>۲۱</sup>

یکی از بهترین قصاید بهار، قصیده «جغد جنگ» (۷۹۶/۱) است که شاعر آن را در سال ۱۳۲۹ شمسی سروده است. روزگاری که آب جنگ جهانی دوم از آسیاب افتاده و بهار پیری بود بیمار، اما درعین پیری و بیماری، با سرودن این آخرین قصیده خود، گویی به‌هر پیری، اکسیر جوانی بخشید و هر بیماری را شفا‌ی عاجل. او در این

۱۸- ابراهیم صهبا، مرثی، دیوان بهار، ۱۴/۲.

۱۹- محمود مستشاری، همان کتاب ۱۶/۲.

۲۰- مقدمه دیوان بهار، ۱/ت.

۲۱- حسن سلیمی، مرثی، دیوان بهار، ۱۲/۲.

قصیده، راهی را نشان داد تا شرق در برابر نفوذ غرب به خود متکی باشد و بار «منت نداده» غرب را به دوش نکشد. جنگ از دیدگاه او، جفندی است نامبارک و شوم که بازتابش بجز ویرانی و فساد و آلودگی و گناه نیست. نای او را بریده می‌خواهد و پروپایش را تا ابد گسسته و شکسته. جنگ پدیده‌ای است همچون عنکبوت که تارهای خویش را به اطراف و اکناف جهان می‌تند.

همی تند چو «دیوهای» در جهان بهر طرف کشیده تارهای او  
و جهان چون آسبایی شده است گردان، که برای گردش هرچه سریع‌ترش، خون تازه طلب می‌کند. پدیده‌ای که شاعر، نه عطایش را می‌خواهد و نه لقایش را چرا که:  
لقای او پلید، چسب عطای او عطای او گریه، چسب لقای او  
و در آیات پایانی، شاعر را همچون «دیو جانوس»، در روز روشن، چراغ به دست می‌بینیم که به جستجوی ایام روزبهی نوع بشر است.  
... کجاست روزگار صلح و ایمنی شکفته مرز و باغ دلگشای او  
تا بدانجا که:

... بدین قصیده برگزیده شعر من ز «بن‌درید»<sup>۲۲</sup> و از «اناصحا»<sup>۲۳</sup>ی‌او  
و به راستی با این قصیده، پایه شعر بهار، از ابن‌درید و اناصحایش فراتر نرفته است؟  
با این همه، کسی این «چکامه» را می‌پسندد و شعر بهار را می‌شناسد و او را به ستایش می‌نشیند، که چون حجت خراسان، ناصر خسرو قبادیانی، «قیمتی در لفظ دری» را به درستی بشناسد و نیز بقول خود بهار:

برین چکامه آفرین کند کسی که پارسی شناسد و بهای او  
باری،

عمر بهار شعر و ادب طی شد مارا ازین بهار چه قسمت بود<sup>۲۴</sup>

۲۲- ابوبکر محمدبن حسن بن درید ازدی قحطانی بصری، (۲۲۳-۳۲۱ هـ) معروف به «ابن‌درید».

۲۳- نام قصیده‌ای است معروف از ابن‌درید که برآن هروح مختلف نوشته‌اند.

۲۴- صاد ق‌سرمه، مراثی، دیوان بهار، ۱۵/۲.

## مطبوعاتی آذری

مرکز خرید و فروش کتب و مجلات قدیم و جدید  
آدرس - تهران - اول خیابان کارگر (امیرآباد سابق)  
پاساژ سمید - طبقه دوم تلفن ۹۳۹۱۷۷